

نشریه ادب و زبان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۳۰ (پیاپی ۲۷) زمستان ۹۰

## تحلیل محتوایی و سبکی سلسله العارفین و تذکرة

الصدیقین \*

(علمی - پژوهشی)

دکتر فاطمه کوپا

دانشیار دانشگاه پیام نور (سازمان مرکزی)

احسان الله شکراللهی طباطبایی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

### چکیده

تصوف و عرفان اسلامی، بینشی فراخ و بلند است که از بلندا و اوج، به عالم و پدیده‌های آن می‌نگرد و در نهایت، با فراز رفتن بر قله‌های رفیع مکاشفه و شهود به وحدت و اتصال می‌انجامد.

لذا از آغاز تاکنون، بسیاری به نیت شناختن و شناساندن این جریان فراگیر و چهره‌های برجسته آن، قدم در راه نهاده‌اند و هر یک، از زاویه‌ای خاص به آن پرداخته‌اند اما آنچه انجام گرفته، در مقابل عظمت و کلیت موضوع بسیار ناچیز می‌نماید.

در این رابطه، کشف هر اثر معتبر و قدیمی می‌تواند چراغ راهی به شمار آید که بر گوشه‌ها و زوایایی از تاریخ و حقیقت عرفان اسلامی پرتو انداز شود؛ یکی از آثاری که در همین راستا به رشته تحریر درآمده، کتاب «سلسله العارفین و تذکرة الصدیقین»، تألیف «مولانا محمدبن برهان الدین بن خواجه محمدرضا»، معروف به

«محمدقاضی» است.

نثر این کتاب، فصیح، آمیخته به نظم و آراسته به آرایه‌های ادبی (به ویژه در بخش دیباچه و مقدمه) است. موضوع نسخه، معرفت حق، شرایط و آداب مرید و مراد، خوارق عادات و حکایات اهل معرفت است.

در این مقاله، بررسی اجمالی و محتوایی نسخه، ابواب و فصول آن، ویژگی‌های زبانی، ارزش‌های ادبی و ... مورد نظر بوده است. کلید واژه‌ها: تحلیل محتوایی، ویژگی‌های ادبی و سبکی، اهل معرفت، شرایط و آداب سلوک.

#### مقدمه

«مولانا محمدبن برهان الدین»، فرزند خواجه محمدرضا، که به دلیل انتساب پدرش به «قاضی عمادالدین مسکین سمرقندی» به «مولانا محمدقاضی» شهرت یافته است، پس از تحصیل علوم، به واسطه اشتیاق به سلوک در طریق حق، از سمرقند عازم خراسان شد و در راه با «خواجه عبیدالله احرار<sup>۱</sup> ملاقات کرد که این ملاقات، به ملازمت خاص و تقرب وی به خواجه انجامید تا آنجا که در همه امور، محرم اسرار وی شد و بزرگان عصر به واسطه او به احرار نزدیک می‌شدند.

پس از وفات «احرار»، محمد قاضی و مریدان او در ترویج «سلسله احراریه» (یکی از شعب و فروع طریقت نقشبندیه) بسیار کوشیدند. (نوشاهی، ۱۳۷۳: ص ۶۵).  
و اما نقشبندیه<sup>۲</sup>، طریقتی منسوب به «خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی» بود؛ در حالی که در واقع، وی مؤسس و پایه‌گذار این طریقت نبود بلکه ادامه دهنده طریقه‌ای به نام «خواجگان» بود که توسط خواجه یوسف همدانی (۵۳۵ - ۴۴۰ ق) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵ ق) بنیان‌گذاری شده بود و بهاءالدین محمد نقشبند که از شاگردان با واسطه خواجه عبدالخالق غجدوانی بود، توانست با اضافه نمودن پاره‌ای تعلیمات به طریقه خواجگان، طریقتی نو به جهان آن روز معرفی نماید؛ طریقتی که به نام «نقشبندیه» شهرت یافت و به سرعت در ماوراءالنهر و خراسان رواج پیدا کرد چراکه به تصوف خانقاهی اعتراض داشت و به عنوان مصلح تصوف اسلامی قلمداد می‌شد.

پس از بهاءالدین محمد، جانشینان او به ترتیب علاءالدین عطار (متوفی ۸۰۲ ق) و خواجه محمد پارسا (متوفی ۸۲۲ ق) و یعقوب چرخي (متوفی ۸۵۱ ق)، رهبری این طریقه را برعهده داشتند تا آن که نوبت به خواجه عیدالله احرار (۸۹۵ - ۸۰۶ ق) رسید که از مشهورترین مشایخ عصر تیموری و درخشانترین حلقه سلسله نقشبندیه بود و در دوران او، طریقه نقشبندیه به اوج اعتلا و پیشرفت خود رسید.

تاکنون صدها کتاب و رساله به زبان های فارسی، عربی و ترکی در بیان دقایق عرفان، مبانی تصوف، رسوم طریقت و آداب سلوک، از مشایخ این فرقه برجای مانده و شاید بتوان گفت که از حیث شمار، آثار ایشان افزون تر از دیگر صوفیان است و علل اصلی این امر را می توان در گسترش درخور توجه این طریقه در جهان اسلام و رواج روزافزون آن در میان طبقات علما، فضلا و ادبا جستجو کرد.

یکی از آثاری که در جهت ترویج این فرقه و با تأکید بر مبانی آن به نگارش درآمده و جایگاه قابل اعتنایی دراعتلای طریقت «احراریه» داشته است، کتاب «سلسله العارفین و ...» است. این کتاب در مجموعه ای بالغ بر ۳۳۲ برگ و مشتمل بر یک دیباچه، یک مقدمه، سه فصل مستقل و یک خاتمه سامان دهی شده است. کتاب با دیباچه ای موزون و مسجع و نسبتاً طولانی پی افکنده می شود. دیباچه کتاب با حمد و سپاس حق و نعت رسول (ص) آغاز می شود: «الحمد لله الذی ذی الافضال و الاکرام ... حمدی که حامد آن رب معبود باشد نه عبد مربوب و ثنایی که مثنی آن حق غالب بود نه خلق مغلوب، نثار حضرت معبودی که لطایف و عواطف او، دل عاشقان را به یاد خویش جان داد و انعام و اکرام او، اسرار مشتاقان را به شوق مراقبت خود اتصال به ارزانی داشت...» (ص ۱) «و از جمله انبیاء و رسل... محمد رسول الله را برگزید و برتخت بخت ابد نشانید و تاج محبوبی و افسر مطلوبی بر سر او نهاد و او را در عالم ملک و ملکوت و ناسوت و جبروت اختیار داد و در تنفیذ تصرفات بدو بگشاد...» (ص ۲)

مؤلف در ادامه، با عباراتی موزون و مطول از تاریخ و مراحل راه یافتن به حضور پیر و مرشد خود، «خواجه عیدالله احرار»، می گوید: «در عنفوان شباب که هنگام غرور و ایام شرور و ... و هجوم وساوس شیطانی بود ... سلطان محبت حقیقی بر تخت دل مستولی شده، مجموع اهوئیۀ باطله و آرزوهای غیر را از حقیقت دل محو گردانید ... در تاریخ هشتصد و

هشتاد و پنج بود که چهره اخلاص ... بر قدم متابعت آن سیاح بیدار طریقت ... و جامع نعوت و خصایص ولایت ... سودم و نهادم ... و مدتی قریب به دوازده سال، در طریق قویم و سیل مستقیم آن حضرت ... هم کاسه سگان او بودم و خوشه چینی خرمن سعادت او می کردم و به قدر قابلیت و استعداد، معارف تازه و عوارف بی اندازه اکتساب می کردم. (ص ۴ - ۶) وی درباره دلایل کتابت نسخه، با اشاره به وصیت پیر خود به هنگام احتضار، گفته است: «و قبل از زمان تسلیم، به این ضعیف اشارت فرمودند که: اگر هیچ چیز نویسی، وقایعی که میان ما و خواجه مولانا واقع است، می توان نوشت؛ معلوم کرده شد که وقت اظهار این معانی شد. بر خاطر این ضعیف، متمکن گشت که بعضی از انفاس نفیسه و الفاظ متبرکه و شمه ای از لطایف معارف و احوال و مقامات شریفه و کرامات عجیبه ایشان ... در قید کتابت آرد تا از نسجات ریاض ولایت ایشان، بویی به مشام جان طالبان صادق و مخلصان محق برسد.» (ص ۸)

قاضی در ادامه با استناد به پاسخ یکی از مشایخ طریقت (شیخ علی دقاق) در پاسخ به این پرسش که آیا «در سخن مردان شنیدن هیچ فایده هست، چون بدان کار نمی توانیم کرد؟»، درخصوص اهمیت انتشار افکار و آراء مردان حق می نویسد: «بلی فایده است. یکی آن که اگر مرد طالب بود، قوی همت گردد و طلبش زیادت شود و اگر نامرد بود، مرد شود و اگر مرد بود، شیر مرد گردد و اگر شیر مرد بود، فرد گردد و اگر فرد بود، عین درد گردد؛ و دیگر آنکه اگر درخود پنداری دارد، فروشکند و دعوی از سر او بیرون رود و نیک او، بد نماید.» (ص ۹)

وی درباره وجه تسمیه و فصول کتاب می گوید: «... و این مجموع را لاشتماله علی ذکر الکمل من الصدیقین و الکبراء العارفین» «سلسله العارفین و تذکره الصدیقین» نام کرده شد و بر مقدمه و سه فصل و خاتمه بنا نهاده آمد. (ص ۱۱)

مؤلف در جایی دیگر، در کمال تواضع، از صاحب نظران درخواست می نماید که «اگر برزلت قدمی و لغزش قلمی اطلاع یابند، تشریف اصلاح ارزانی فرمایند ... و از صورت عیب جوئی و سیرت بدگویی اجتناب نمایند و این ضعیف قلیل البضاعه را به خصوصه هدف تیر ملامت ن سازند که او را در این جمع، جز شیوه ترجمانی و طریقه سخنرانی نیست چون هر چه بر زبان این فقیر جاری می شود، از پرتو فیضان معرفت [ی] است که از مشکات

ولایت آن بزرگوار مقتبس است.» (ص ۱۲)

### بخش‌های پنج‌گانه نسخه

نویسنده «سلسله العارفین و ...»، مجموع معارف، مشاهدات و دریافت‌های خود را در پنج بخش مستقل گرد آورده که مشتمل بر موارد زیر است:

«مقدمه: در بیان طریق معرفت حق سبحانه و احتیاج مرید به مراد و شرایط و آداب شیخ، مرید، ولایت، ولی و انواع خوارق عادات.

فصل اول: در بیان مبادی احوال حضرت ایشان و سلسله خواجهگان.

فصل دوم: در بیان حقایق و لطایفی که در خلال مجالس، بر زبان حقیقت‌بیان گذرانیده‌اند.

فصل سوم: در خوارق عادات و کرامات ایشان.

خاتمه: در بیان اخلاق و اوصاف و حکایات این طایفه. (ص ۱۵ و ۱۶)

کتاب با مقدمه‌ای مفصل و طولانی (بالغ بر ۳۴ صفحه) آغاز می‌شود؛ مؤلف در این بخش از سخن، با بیانی ادیبانه و موجز، به بحث پیرامون فرق گوناگون «سالکان سُبُل هدایت» می‌پردازد و این گروه را که در نهایت «... به ذروهٔ علیاء عالم شهود و عیان و عروهٔ وُثُقای عالم کشف و شهود و وجدان» (ص ۹) دست می‌یابند، بر دو فریق می‌داند: «فریق اول: ارباب النظر و اصحاب البحث و الافکارند و طریق ایشان در وصول به مقصود و حصول مطلوب خود، آن است که ترکیب مقدمات و ترتیب دلایل و حجج کرده ... و طُرُق ایشان معروف؛ از صنع به صانع و از خلق به خالق و از ممکن به واجب ... و این طریق اگر چه محمود است ...، حاصل آن به عاقبت جز حیرت مذموم نیست...» (ص ۹ و ۱۰)

«فریق دوم: اهل کشف و عیانند، مجاهدات و ریاضات که شریعت از اتحاد آن منع نفرموده است و طریق مسلوکهٔ ارباب طریقت است... با تزکیهٔ نفس و تجلیه روح و کمال تبّتل و دوام توجه به منتهای مقاصد خود می‌رسند؛ ... و این طریق، طریق مجموع انبیاست ...» (ص ۱۱)

وی در ادامه، در خصوص نیاز مرید به انوار ذات الهی می‌گوید: «القصه، معرفت و

شناخت او - سبحانه - صورت نبندد تا نور او ... بدرقه و همراه نبود.» (ص ۱۲)

مؤلف، سلوک طریقت حق را ملازم و تالی متابعت از شریعت می‌داند چه از دیدگاه

او، «طالبان این طریق و سالکان گرم‌رو و فرسان تیزدو میدان تحقیق ... به مقام رفیعۀ اولیاء... نمی‌رسند مگر به متابعت شریعت آن پیشوای قوافل اصفیا و ... یعنی محمد مصطفی (ص) ،ظاهراً و باطناً و قولاً و فعلاً و حالاً.» (ص ۱۴)

مقدمه با مباحثی نسبتاً مبسوط در خصوص مفهوم مرید و مراد یا مقتدی و مقتدا و اصناف و درجات مریدان ادامه می‌یابد. مؤلف در بیان اهمیت وجودی این دو گروه، دلایل زیر را یادآور می‌شود: «همچنان که مقتضای حکمت بالغه و سنت جاریه در عالم صورت الهی آن است که وجود توالد و تناسل و بقای نوع، صورت نبندد الا بعد از ازدواج متوالدین ... ،همچنین در عالم معنی، سرحقیقت آدمی که آن عبودیت محض است، در وجود نیاید الا بعد از ازدواج مرید و مراد، به رابطه محبت و قبول تصرفات.» (ص ۱۶)

مؤلف ضمن تأکید بر اتصال نهایی همه ارواح اولیاء و سالکان به روح نبی (ص)، بر این باور است که: «همچنین روح محمدی - که مجذوب و محبوب اول است - خاصیت جذب ارواح مؤمنان، از مغناطیس محبت قدیمه اکتساب کرد و چندین هزار ارواح صحابه از اطراف و اکناف عالم به خود کشید و هر یک از ایشان به قدر استعداد، از آن خاصیت نصیبی یافتند و ارواح تابعین را به خود کشیدند؛ همچنین ارواح تابعین به ارواح مشایخ و علماء راسخ، قرناً بعد قرن و بطناً بعد بطن، منتقل شد و سلسله مریدی و مرادی منتظم گشت.» (ص ۱۸)

مباحث دیگر این بخش عبارتند از: الف - شرایط ده گانه ارشاد و شیخوخت، ب - شرایط ده گانه مرید و مسترشد، ج - آداب شیخی، د - در ادب مرید با شیخ، ه - مجامع آداب، و - مفهوم ولی و ولایت، ز - فنا و بقا و حکایات و باورهای مشایخ در این خصوص، ح - تفاوت معجزه، کرامت و استدراج.

« فصل آغازین» کتاب، به شرح احوال و حکایات عرفا و سلسله خواجگان «نقشبندیه» اختصاص دارد. مطالب این فصل با بیانی ساده و روان و انشایی منسجم به رشته تحریر درآمده است. این حکایات از قول مراد مؤلف، «خواجه عیب‌الله احرار»، نقل شده و با عبارات ابتدایی: «می‌فرمودند، می‌فرموده‌اند که، نقل است که و...» آغاز می‌شود. از آن جمله است: «ولادت حضرت خواجه ما، در رمضان سنه و ثمان مائه (۸۰۶) بوده است و مدت حیات ایشان، هشتاد و نه بوده.» (ص ۴۷)

«می فرمودند: هر کسی از اولیاء به طریقی و روشی و مجاهده و ریاضتی، به نهایت این - کار رسیدند. من به «خدمت» رسیدم؛ از این جهت، «خدمت» مرضی و اختیار و محبوب من است...» (۵۳)

بخش پایانی این فصل، اختصاص به ذکر «سلسله خواجهگان نقشبندیه»، مبانی و اصول اعتقادی و شیوه‌های سلوک ایشان دارد: «... سلوک ظاهر ایشان، آن است که ظاهر خود را به قدر وسع و طاقت، در موافقت حدود شرعیه متوقف می‌دارند و هوای نفس را مخالفت می‌نمایند و زبان و حلق، از حرام و شبهت پاک می‌دارند که اصل در این کار، این است ... و سلوک باطن ایشان، آن است که همگی همت بر آن مصروف می‌دارند که دل از مجموع تعلقات صافی شده، صفات ذمیمه از ساحت سینه رخت بسته، طهارت باطن به حاصل آید...» (۵۶) این بخش از کتاب با ذکر حکایاتی از خواجهگان این سلسله در قالب عباراتی روان و دلنشین خاتمه می‌یابد.

«فصل دوم» کتاب، اختصاص به بیان حقایق و لطایفی دارد که مشایخ این طریقت (نقشبندیه) در خلال مجالس خود «بر زبان حقیقت بیان گذرانیده‌اند»؛ از آن جمله‌اند: «بر خورداری از طریقه خواجهگان، کسی راست که از ایداء و خواری خلق نرمد و مضطرب نشود ...» (۶۲) «حاصل طریق خواجهگان، دوام اقبال است به حق سبحانه، بر وجهی که کلفت از میان برخاسته باشد...» (۶۵) «اکابر طریقت در طریق‌های خود، اختیار ریاضات و مجاهدات بر وجهی کرده‌اند که مورث کشف و ظهور وقایع گردد.» (۷۱) «علوم علمای رسوم، آب ایستاده را می‌ماند و معارف و حقایق اهل تحقیق به آب جاری که از سحاب عنایت لم یزلی بر جویبار قلوب اولیاء، فایض گشته که در غایت نزاهت و پاکی است و از توهم تغیر و تدنّس خالی.» (۷۹)

«معنی طلب آن است که شاهباز دل که محبوس قفص ناسوتی است، خواهد که قفص را بشکند و قصد عروج به جانب علو کند که نشیمن اصلی اوست.» (۱۰۰) «نزد این طایفه، همه عثرات را عفو است غیر اعتراض که معترض را عفو نیست و البته، محروم است...» (۱۱۷) «قبول دل‌ها دلیل تامّ است بر حصول دولت سرمدی و سعادت ابدی.» (۱۳۵) «حقیقت انسانی، مرآت غیب است و زبان، مرآت حقیقت.» (۱۵۰) «هیچ چیز حقیقت انسانی را چنان صاف نمی‌سازد که بلا و محنت ...» (۱۸۰)

«فصل سوم» اختصاص به بیان برخی از خوارق عادت و کرامات بزرگان این فرقه دارد که در برخی موارد، در شرح احوال خواجگان دیگر فرقه‌های صوفیه نیز دیده می‌شود: «... پدرم معتقد حضرت «مولانا نظام‌الدین» بود، ... و پدرم به خدمت و ملازمت ایشان مشغول می‌بود. (گویا روزی) پدرم در پی خدمتی بوده که مولانا سربر آورده، فریادی چند سخت کرده‌اند ... فرموده‌اند که: از جانب شرقی، شخصی پیدا شد، خواجه عیید نام و تمام روی زمین را گرفت...» (۲۰۰) «نقل کرد عزیزی که: روزی منعمی غنی‌ای که میان ما و او سابقه‌ای بود، ما را به خانه خود برد و در راه به غیبت حضرت ایشان مشغول شد... از این واقعه به غایت متألم شدم؛ ... چون به خانه او درآمدیم و نشستیم ... و به طعام خوردن مشغول شدیم ... در گلوی او، ورمی پیدا شد و هر لحظه کلان‌تر می‌شد تا به جایی رسید که دیگر مطلقاً چیزی در گلوی او نرفت و به همان هلاک شد.» (۲۰۶)

«خاتمه» یا بخش فرجامین کتاب که مفصل‌ترین بخش نسخه را به خود اختصاص داده است، در بیان اخلاق، اوصاف و حکایات این طایفه است که غالباً در قالب حکایاتی نسبتاً طولانی و مفصل بیان شده است: «هم از «ذوالنون» منقول است که گفت: شنودم که در کوه مقطّم، ضعیفه‌ای متعبده است، قصد زیارت کردم؛ ... به جماعتی از متعبدین ملاقات کردم و از آن ضعیفه پرسیدم... گفتند: در فلان وادی است؛ به آن وادی شدم... بر او سلام کردم... گفتم: تو را چه مجنون ساخته است؟ گفت: حبه جنّی و شوقه هیمنی و وجده اقلعنی ... گفتم: سر را چه می‌باید؟ گفت: حق را سبحانه می‌باید. گفتم: چگونه می‌باید؟ گفت: یافت او را کیف نیست ... بعد از آن، صیحه‌ای زد و گفت: این چنین میرند صادقانه! و غشی بر او افتاد و روح از بدن مبارکش مفارقت کرد؛ ... می‌خواستم به دفن او مشغول شوم، او را غایب کردم؛ هر چند طلبیدم، نیافتم.» (۲۳۹)

«از شیخ ابوسعید خرازی، منقول است که گفت: در مکه بودم، روزی به باب بنی شیبه گذر کردم، جوانی دیدم مرده است؛ در روی او نگریستم، تبسم کرد و گفت: ای ابوسعید! ندانسته‌ای که دوستان خدا نمی‌میرند بلکه از داری به داری انتقال می‌کنند؟» (۲۸۲)

چند نکته درباره این نسخه

تنها نسخه موجود از این اثر در ایران، به شماره ۱۰۱۲۲ در کتابخانه مجلس شورای



اسلامی نگهداری می‌شود و شامل ۳۳۲ برگ است که از آغاز تا برگ ۳۲۸، به یک خط کتابت شده و چند برگ پایانی آن (از برگ ۳۲۹ به بعد)، بازنویسی شده است.

در صفحه نخست این نسخه، در محل یادداشت تملک به عنوان «سلسله العارفین و تذکرة الصدیقین» برمی‌خوریم. در حاشیه نیز به عنوان «ملفوظ واحوال خواجه احرار» اشاره شده است اما در پشت برگ هفتم نسخه، نام اثر، یعنی «سلسله العارفین و تذکرة الصدیقین» به خط خوانا و اصلی متن دیده می‌شود و با یادداشتی که از مرحوم سعید نفیسی در آغاز این نسخه آمده، جای شبهه باقی نمی‌ماند که این نسخه، یکی از نسخه‌های قابل اعتنا از اثر مزبور است.<sup>۳</sup>

کل نسخه جز صفحه یادداشت تملک و چند برگ پایانی، به خط نستعلیق خوب و خوانا کتابت شده؛ البته آیات و روایات برای تمیز و تشخیص، به خط نسخ تحریر شده است.

نسخه به قطع پالتویی با جلد چرمین است و متن اثر، در داخل کادر (جدول) نوشته شده است. تقریباً در همه اوراق این نسخه، آثار رطوبت و نم‌گرفتگی مشاهده می‌شود که در مواردی، خواندن نسخه را با مشکل مواجه می‌کند اما در مجموع، علی‌رغم ویژگی‌های خاص رسم‌الخط در نقطه‌گذاری و اتصال و انفصال کلمات و عبارات، به دلیل خوشنویسی با حوصله و دقیق و اعراب‌گذاری عبارات توسط کاتب، می‌توان حروف نم‌گرفته را نیز با دقت و حوصله تشخیص داد و خواند.

در انجامه صفحه آخر که الحاقی است، زمان و مکان کتابت این گونه قید شده است: «فی اربع وعشرة شهر البراة فی يوم الجمعة فی قرية المتبرکه الفاخره المسمى بدهبید». با وجود آنکه انجامه فاقد سال کتابت است، استاد عبدالحسین حائری، سال کتابت متن اصلی را قرن دهم و چند برگ پایانی را قرن یازدهم دانسته‌اند.

دو مهر که معلوم نیست متعلق به کاتب است یا مالک، در انتهای صفحه پایانی صفحات الحاقی درج شده است. یکی از مهرها خوانا نیست ولی در مهر دیگر، با خطی نستعلیق و استادانه نوشته شده است: «محمد الحسینی». در صفحه نخست نسخه نیز یادداشتی در مورد کتابت به چشم می‌خورد که در آن نوشته است:

«به مشق عفی عنه عبدالوهاب القاضی من کتب العبد الفقیر الی الله سبحانه و تعالی» که

با توجه به شهرت یکسان کاتب و مؤلف، می‌توان به این نتیجه رسید که کاتب احتمالاً از خویشان و بستگان و شاید نوادگان مؤلف باشد؛ البته در میان مریدان خواجه عییدالله احرار به عبدالوهاب دیگری نیز برمی‌خوریم که نام کاملش، عبدالوهاب سمرقندی فرزند میرعبدالغفار طباطبایی، عم‌زاده احرار و از روایان خوارق عادت وی بوده است. (زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۱۵)

### برخی از اصطلاحات و تجارب عرفانی متن

«عرفان و تصوف» و تجارب روحانی ناشی از آن، به عنوان حادثه‌ای شگرف در حیات معنوی آدمی، به دلیل تعالی و تقدس خاص خود به هنگام انعکاس در زبان روایت و بازگویی، تناقض‌آمیز می‌نماید؛ دلیل این امر آن است که این تجارب ناب روحانی «در لحظه حضور حیرت و اتحاد آگاهی و ناآگاهی و غیبت آگاهی در هجوم روی در حضور ناآگاهی صورت واقع می‌یابند.» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۳) زیرا این تجارب، گونه‌ای از «همراهی دل آگاهی و دیدار با من شخصی خویش است که نه عقل را از آن خبر است و نه حس را بدان راه است.» (همان: ۱۹) از این رو، این گونه تجارب به دلیل آن که به هنگام بیان و تحریر از طریق نمادها و نشانه‌هایی که تفکر، تحول و تحیر آدمی را برمی‌انگیزد، بازگو می‌شود، به تخیلی رها از سلطه و نظارت تعقل و خردگرایی می‌انجامد.

یکی از راه‌های انتقال تجارب عرفانی به غیر، شرح و تبیین آن در قالب «اصطلاحات و تعابیر عرفانی» است که علی‌رغم تعاریف متفاوت آن در متون گوناگون، در نهایت به مفهوم و نتیجه‌ای یکسان می‌انجامد. برخی از اصطلاحات و تجارب عرفانی متن «سلسله العارفین و ...» عبارتند از: «و حیرت اولوالالباب و ناظران جمال رب الارباب... از توالی تجلیات جلال و تنالی بارقات جمال بود و سالک نزد قهرمان تجلیات مالانهایه مبهوت گردد و ادراک او متلاشی گشته... و ذوق شهودش از غیر بالکلیه ذاهل گرداند و حضور بی‌غیثش دست دهد... هر چند ذهول بیش، حضور بیش و هر چند حضور بیش ذهول بیش...» (۴۴)

مرید: المرید الذی مات قلبه عن کل شیء دون الله تعالی، فیرید الله تعالی وحده و یرید قریه و یشتاق الله حتی تذهب شهوات الدنیا عن قلبه لشدة شوقه الی ربه. (۲۵)

**سالک مجذوب:** آن که ابتدا جمیع مفاوز و مهالک صفات نفسانی را به قدم سلوک

در نور دیده بود و آن گاه به امداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی برگزیده، به عالم کشف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته. (همان)

مجدوب سالک: آن که اول به قوت امداد جذبات، بساط مقامات را طی کرده بود و به عالم کشف و عیان رسیده و بعد از آن، منازل و مراحل را به قدم باز دیده و حقیقت حال را در صورت عالم باز یافته. (همان)

**سالک ابتر:** آن که هنوز از مضیق مجاهده به فضای مجاهده نرسیده بود. (۲۶)

**مجدوب ابتر:** آن که هنوز بر دقایق سیر و سلوک و حقایق مقامات و منازل قواطع و مخاوف و قوف نیافته باشد. (همان)

آداب سلوک: و سیر محبان در اطوار مقامات، جز به طریق تربیت و تدریج نبود. تا اول داد مقام ادنی ندهند، به مقام اعلی نرسند و علی هذا از مرتبه اول به ثانیه و از ثانیه به ثالثه و از ثالثه به رابعه بر تدریج و ولاترقی کنند. (۲۸)

### شرایط ده گانه ارشاد و شیخوخت

۱- رسیدن به مرحله ای که: «نسبت حضور و آگاهی مع الحق، سبحانه، در دل فرود آمده، و صف لازم دل شده، ملکه نفس سالک گردد...» (۲۰)؛ ۲- مؤاخذه مرید در هر لغزش و هفوه، «چه حق مقام شیخوخت، تطهیر مرید است از مجموع الواث...» (همان)؛ ۳- حضور شیخ در محفل مریدان «براکمل صورت از تنزیه و تقدیس» و پرهیز «از خوردن و خواب کردن» و آنچه «مورث قلت حرمت گردد» در حضور مرید (همان)؛ ۴- اختیار ملازمت مریدی که در قوت، از مراد زیاده است... و اگر این چنین نکند، معلوم می شود که شیخی از برای جاه... و به جهت حطام دنیوی بوده است...» (۲۱)؛ ۵- علم کامل شیخ به سلوک این طریق «تا هر که را وقفه و حجه افتد... رفع اشکال تواند کرد.» (۲۲) و...

شرایط ده گانه مرید و مسترشد

۱- عدم اعتراض و تقییح اعمال پیر، چه «حجایی که از اعتراض زاییده شود، دگر به هیچ چیز منافع نگردد.» (۲۲)؛ ۲- مبادرت به امثال اوامر شیخ، «خواه معنی او را داند و خواه نداند.» (۲۳)؛ ۳- بادیید نیاوردن خود و اعمال خویش «تا برسد به جایی که دیوار مظاهر از پیش بصیرت او به کلی برداشته شود...» (همان)؛ ۴- خودداری از هرگونه خواست و بایست خویش، چه «هروقت که او را خواست و بایست باشد، او طالب هواست نه مرید.»

(همان)؛ ۵- انقیاد از هر که «شیخ بر او مقدم داشته است اگر چه در علم از او فرودتر باشد.» (همان) و...

**فنا:** موت ارادی، بیرون آمدن از هر چه هست به اختیار. (۴۳)

رد سقوط تکلیف: ... دوام عبودیت بی ادای عبادت متصور نیست و عبودیت، دوام آگاهی است به حق، سبحانه، بی مزاحمت شعور به وجود غیری و دل را در این آگاهی، لذتی است که در هیچ چیز نیست. (۵۰)

**ولی حق:** ولی در عرف این طایفه، «قرب» را گویند و مشتق از «وَلِیُّ» است که «قرب» است و آن بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترک است میان همه مؤمنان کما قال الله تعالی: الله ولی الذین آمنوا (بقره/ ۲۵۷) و ولایت خاصه، مخصوص است به این طایفه علیّه از صوفیه که سالکان سیل و صول و واصلان طریق فروع و اصولاند؛ پس ولی، فانی در حق باشد و باقی به وی. (۷۰)

#### برخی دیگر از اصطلاحات عرفانی نسخه:

ریاضت، مجاهدت، منازل، مواصلات (۱۰) - کشف، وجدان، ارباب النظر (۱۶) - شهود، حضور، غیبت، ارباب طریقت، تبیل (۱۷) - اسرار، معارف الهیه، تعلقات اکوان (۱۸) - حقیقت، انجذاب، ذوق و شوق (۲۳ و ۲۴) - سلوک، جذب، منازل، مقامات (۲۶) - محب، محبوب، شهادت، غیب، صفاوه (۲۸) - بُعد، قطعیت (۳۵) - وقایع، واردات، وقفه (۳۷) - ذکر، توجه، مراقبه، فراست (۳۹) - توکل، کسب، حال (۴۴) - عدانفاس مع الحق، یقین، تجرید، تفرید، فیض (۴۵) - خلوت، همت (۵۱) - واقعه (۹۰)، ذوق، مواجید (۹۲ و ۹۴) - جذب، استقامت (۹۶) و ...

#### برخی از ویژگی‌های سبکی و زبانی «سلسله العارفین و ...»

زبان این اثر، جدا از زبان دیگر آثار فارسی آن عهد نیست؛ به این معنا که در بسیاری از قواعد زبانی از زبان عربی پیروی می‌کند؛ از آن جمله است: مطابقت صفت و موصوف، شکل جمع مکسر عربی، تتابع اضافات، حذف به قرینه اجزای جمله به ویژه فعل و ... علت اصلی این امر در آن است که با عنایت به این که موضوع نسخه «سلسله العارفین...» تصوف اسلامی با تأکید بر اصول و معارف یکی از فرق معتبر آن بوده، اهمیت موضوع و ضرورت اثبات صحت مقولات، نویسنده را ملزم کرده است که به تناسب به منابع و مآخذ

دینی، روی کند؛ از آن گذشته، موضوع تصوف همواره مبتنی بر منابعی است که یا به زبان عربی نوشته شده و یا تحت تأثیر این زبان بوده است. به جز این، پیوند خاطر صوفیه با قرآن کریم، احادیث و مأثورات و تأکید ضمنی مؤلف بر تأثیر کامل تعالیم قرآن و شریعت در نضج و کمال همه عناصر فکری وی، ذهن و قلم او را تحت تأثیر زبان عربی قرار داده است. با وجود این، با توجه به تنوع نثر نسخه، در جای جای اثر تفاوت‌هایی دیده می‌شود؛ برای مثال، مطالب «دیباچه و مقدمه» در قالب عباراتی متأثر از زبان عربی (موزون و مسجع و در مواردی مغلق و مصنوع) بیان می‌شود و در مقابل، بخش‌هایی که اختصاص به گزارش احوال و حکایات مشایخ صوفیه دارد و یا فصل‌هایی که در آن برای ایضاح موضوع، حکایات بزرگان و یا خاطره‌ای از مؤلف گزارش می‌شود. و قسمت عمده کتاب را دربرمی‌گیرد. نثر روان و زلال کتاب از همان شیوه‌ای تبعیت می‌کند که در زبان اهل ادب به «نثر مرسل ساده» شهرت یافته است. برخی از موارد تبعیت متن از زبان عربی عبارتند از:

- اهویه باطله، درجات رفیعه، ارواح مقدسه قدسیه، آیات مبینات، مرادات سفلیه و ...

مطابقت صفت و موصوف: صص ۵، ۲۲، ۲۳، ۶۹، ۹۲.

- گیاهب، مفاوز، اطوار، الواث، ریاح و ... جمع مسکر عربی: صص ۱۵، ۲۵، ۲۸، ۳۴.

۵۹

- ... تخم فهم یافت حقایق و نیل معارف گردد. وارجاء ملک و ملکوت از نسیم ریاض ولایت او گلشن شد. تتابع اضافات: صص ۴ و ۲۱.

- ... هرچه کارند، همان بردارند. اگر طیب (کارند)، طیب (بردارند) و اگر خبیث (کارند)، خبیث (بردارند). حذف به قرینه فعل: ص ۱۰۴.

- رفعت اختصاص، عبیدالطن، اخوان الطریق، مالا یعنی و ... صفت مرکب عربی: صص ۵، ۳۶، ۳۷، ۴۸.

برخی دیگر از ویژگی‌های سبکی و زبانی نسخه عبارتند از:

### الف- کاربردهای ویژه افعال

- استعمال فعل به صورت وصفی آن:

«... و این به کرات واقع شده، بالأخره از درویش رنجیده و مردم را تنفیر کرده، از مجلس وعظ درویشان منع فرموده حتی که درویش را تکفیر کرده‌اند، کار به جایی رسیده

که در مجلس وعظ درویش، هفت و هشت کس بیش نمانده.» (۹۰).  
 «...متابعان را به نگاه داشت شریعت امر کرده‌اند و سنن رسول (ص) تعلیم فرموده و از بدعت و ... نگاه داشته.» (۱۰۶) «... علم فصاحت انداخته و خود را از ادای آن، عاجز شناخته.» (۳)

- کاربرد افعال در صورت و معنایی متفاوت:

«سینه را انشراحی به حاصل آمد.» (حاصل شد) (۶) / «... که شیخش فرموده نهایت بدل جهد به تقدیم رساند.» (به انجام رساند) (۴۰)  
 با هیچ کس سخن نکند.» (سخن نگوید) (۳۷) / «از حجره من به در رفتند.» (بیرون رفتند) (۵۷) «منقول است که شیخ، هفتاد و دو زبان به کشف معلوم ایشان بود.» (می‌دانستند) (۸۲)

«بعد از آن که نامه را جواب کند. (جواب دهد)» (۸۲) / «ملک گفت: تورت را برای ما عربی ساز، تو را و جمیع مسلمانان را گذارم.» (عفو و رها می‌کنم) (۸۳ و ۸۴)  
 «... اضطراب کرده‌اند (بی تابی کرده‌اند) که مرا برخیزانید.» (۸۵)  
 «... عذر بسیار خواستند و دست از ما داشتند.» (ما را رها کردند) (۹۰)  
 «مرا خاطر نخواست.» (دلم راضی نشد) (۹۱)  
 «عارضه درد چشم شد و قریب به چهل روز داشت.» (ادامه یافت) (۹۲)  
 «... به دیدن پدر کلان من به تاشکند آمده بودند و شب اینجا باشیدند.» (بودند، اقامت کردند) (۹۴)  
 «به ترکی غله فرستاده‌اند که من، آن را در جای سازم.» (جای دهم، پنهان کنم) (۹۷)  
 «... و می‌خواست که آتش درگیراند.» (روشن کند، شعله‌ور سازد) (۱۰۱)  
 «و چون خواجه عارف را رحلت نزدیک شد، خواجه محمود... را اجازت کردند.» (اجازه دادند) (۱۰۸)

«... و روان شده‌اند.» (رهسپار شده‌اند) (۱۱۳)

### استعمال واژه و ترکیب در هیئت و معنایی دیگرگون:

«... به دعای صالح (خیر) مزد دهند.» (۹) / «... و بیش (دیگر) قابل اصلاح نباشد.» (۲۶)  
 «... به حیثیتی (گونه‌ای، صورتی) که هر چند خواهد که آگاهی از دل دور کند به

تکلف نتواند.» (۳۴)

«شیخ فرمودند: خوش باشد (بسیار خوب)، به شرطی که ...» (۸۴)  
 «در میان مردم شهرتی (شایع) شد که جوانی به خدمت شیخ معارضه کرد.» (۹۱)  
 «از این حیثیت (وضعیت) بسی سرگردانی کشیدیم.» (۹۵)  
 «از حرارت حمام کوفتی (صدمه و آسیبی) به طبیعت رسیده است.» (۹۸ و ۹۹)  
 «... پیش از این به چند روز (چند روز پیش از این) کسی کشته بود.» (۱۰۱)  
 «از تُکک (نوک، بالای) سروها که در پیش ایوان است، آواز سرفه آمد.» (۱۰۲)  
 «پدر کلان (سالخورده) ما برادری داشته‌اند.» (۱۰۳)

ب - مختصات دیگر اجزای عبارات

کاربرد ویژه حروف اضافه، ربط و نشانه (را):

«پادشاه به علما و امرا در این امر مشورت کرد.» (به: با) ص ۸۲

«به خواجه بهاء الدین صحبت مدارید.» (به: با) ص ۱۱۰

... ایشان را فرمود. (را: به) ص ۲/ یا سالکی را در سلوک راه حقیقت، حجه و وقفه‌ای افتاد. (را: برای) همان/ ... و دل و جان طالبان را استرواحی باشد. (را: برای) ص ۸/ و غیر او را نیندیشد. (را: به) ص ۲۳/ درویشی از منتسبان خواجهگان مرا پیش آمد. (را: فک اضافه) درویشی از منتسبان خواجه پیش من آمد. ص ۹۵ و چون خواجه محمود را سفر آخرت نزدیک شد. (را: فک اضافه) و چون سفر آخرت خواجه محمود نزدیک شد. ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

مر تأکید مفعولی: ... و مر این نیک مردان صافی بصیرت را معتقد باشد. ص ۱۰۵

**به کارگیری «مصادر جعلی» و «واژه‌های مختوم به یاء مصدری»:**

- مصادر جعلی: اخوانیت، انسانیت (۴)/ طیریت (۲۶)/ خفتیدن (۵۷)/ رقیق (۶۹).

- واژه‌های مختوم به یاء مصدری: محبوبی، مطلوبی (۲)/ مشتاقی (۴)/ بیضگی (۲۶).

آوردن ضمیر ذی روح برای غیر ذی روح:

«... و تختی بزرگ ظاهر گشت و بر او بزرگی نشست و ..» (۶۷)

**تقدیم و تأخیر از کان جمله:**

ادب یارِ پیش قدم از لوازم راه است، نگاه داشتن: ادبِ یارِ پیش قدم نگاه داشتن، از لوازم

راه است. (ص ۱۰۷)

### استعمال صفات مرکب:

کیمیا اثر (۳ و ۵۶) / نامحضور (۳) / آفتاب تأثیر (۶) / سمی نهمت (۴۵) / مخلص نما (۶۴) / صافی وقت (۱۰۵) / صافی بصیرت (۱۰۵) / اکسیر خاصیت (۱۱۱).

### کاربرد متمم به صورت واژه‌های منون:

... به مقام رفیعۀ اولیاء ... نمی‌رسند، مگر به متابعت شریعت ... محمد مصطفی صلی .. علیه، ظاهراً و باطناً و قولاً و فعلاً و حالاً. (در ظاهر، در باطن و ...). (۲۲)

### کتابت دیگرگون واژه‌ها:

هش (هوش) ۱۳ / سیوم (سوم) ۱۵، ۴۵ / حیوة (حیات) ۲۲ / بقل: (بغل) ۸۲ / اتا (عطا) ۴۰ / طلاطم (تلاطم) ۱۰، ۴۸ / تلاطم (۸۹) / قهقری (قهقرا) ۵۶.

### جمع خلاف قیاس واژه‌ها:

«.. و اگر نه چندینان درین مرتبه گرفتار شده، هلاک گشته‌اند.» (۲۰)

«منادیان عزت را بطنان غیب این ندا می‌کنند که ...» (۲۱)

«... در صحبت ایشان یک شخصی بود که مرید شیخی از شیخان رسمی بود.» (۴۱)

«... و با خود گفتم: عبدالاول! بسیارانند که از دولت ولایت محروم‌اند.» (۵۷)

ارزش‌های ادبی نثر «سلسله العارفین و تذکرة الصدیقین»

هر چند نثر «سلسله العارفین و تذکرة الصدیقین» را نمی‌توان نمونه‌ای از ادبیات فارسی قلمداد کرد، اما زیبایی‌های ادبی و محتوایی فراوانی را می‌توان در آن سراغ گرفت؛ به ویژه مقدمه موزون و مصنوع نسخه که با براعت استهلال و تحمیدیه کم‌نظیری همراه است.

به جز این، با آن که نثر فارسی در عصر کتابت نسخه، بیشتر تحت تأثیر عربی‌نویسی و مغلق‌گویی است، مؤلف هر جا که امکان وصف بوده از آرایه‌مند نمودن کلام خود، فروگذار نکرده و به شیوه مترسلان و منشیان، نثری شیوا و موزون، همراه با آرایه‌های مناسب لفظی و معنوی ارائه کرده است:

«و از جمله انبیاء و رسل، سید المرسلین و خاتم النبیین ... را برگزید و بر تخت بخت ابد نشانید و تاج محبوبی و افسر مطلوبی بر سر او نهاد .. و از جمله اولیا و انبیاء، امت او را ... برکشید و به خلافت و نیابت او، در مسند ارشاد و دعوت نشانید.» (دیباچه: ۲)



«کریمی که متحیران عالم فکرت را فضل او به انس رسانیده و متحرکان جهان جان را لطف او به سکون و طمأنینه آورده. ثنای اوست که نامقدور انس و جان است و شکر اوست که نامحضور کل لسان است.» (همان: ۳)

«... چهره اخلاص بر آستان رفعت اختصاص و سر ارادت بر قدم متابعت آن سیاح بیدار طریقت و آن غواص دریای حقیقت ... ملاذ الجمهور، شفاء الصدور، مظهر صفات ربانی، مورد اخلاق سبحانی ... سودم و نهادم.» (همان: ۵)

در نمونه‌های اخیر، صنایع ادبی اعم از لفظی و معنوی، چون انواع جناس، سجع، اضافه و ... به تناسب مقال به سهولت مشهود است:

تخت، بخت: جناس لاحق.

محبوبی، مطلوبی - نامقدور، نامحضور - طریقت، حقیقت و ...: سجع متوازی.

جهان، جان: جناس زاید.

ارادت، متابعت: سجع مطرف.

ملاذ الجمهور، شفاء الصدور ...: تنسیق الصفات.

چهره اخلاص، سرارادت، قدم متابعت: اضافه اقترانی.

تاج، افسر: ترادف (ایهام ترجمه).

انس، انس: جناس ناقص (محرف).

استشهاد به آیات قرآن، احادیث نبوی، روایات، اقوال عرفا، امثال و اصطلاحات رایج در آن عصر، یکی دیگر از ویژگی‌های ادبی کتاب «سلسله العارفین و ...» است. این امر به همراه عنایت مؤلف به متون و عبارات عربی، موجب راه یافتن برخی از کلمات دشوار عربی به متن شده است؛ از آن جمله‌اند:

تلوث (۶) / استرواح (۸) / مأمول، طویت (۱۱) / استیناس (۱۳) / شکوک، مشاق (۱۴) /

غیاهب، جفره (۱۵) / تفریح (۱۷) / تعلیات (۱۸) / حذافیر (۱۹) / متفطن، تدلی، اغمض (۲۱) /

اهویه، هاوی (۲۲) / غلول، غشوش (۲۳) / جموح (۲۴) / تفریح، مستسلم (۲۶) / انطلاق (۲۹) /

منسلخ (۳۱) / هفوه، الواث (۳۴) / شطار، استجلاب (۴۳) / مورع (۵۰) / ازاعت (۵۱) / رعقات

(۶۲) / استفراق (۶۹) / منخلع (۷۷) / سمعت (۱۰۹) و ...

به جز این، کاربرد حروف اضافه و ربط به صورت عربی نیز تحت تأثیر همین عامل

بوده است:

إمّا (یا) به قول و إمّا به فعل. (۶۸) / جواب نامه ملک روم مع (با) جواب پیش ملک بردند. (۸۳)

علاوه بر مواردی که در پیش آمد، توجه ویژه مؤلف به اشعار فارسی شاعران بزرگی همچون «مولانا»، «حافظ»، «سعدی» و «عبدالرحمن جامی» بر ارزش ادبی نسخه افزوده است. به جز این، گرایش مؤلف به نظم و سرودن اشعار نیز در ایجاد تنوع در متن بسیار مؤثر بوده است.

### ویژگی‌های نوشتاری و رسم الخط نسخه

نکاتی که در باب قواعد نگارش واژه‌ها، ترکیبات و ... در این نسخه رعایت شده، تقریباً با تفاوتی اندک در دیگر نسخ نیز به کار گرفته شده است. در ذیل به برخی از این موارد که از حیث بسامد کاربردی در متن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اشاره می‌شود:

- «ح» به صورت «ح» آمده؛ به این معنا که در زیرحرف «ح» ویرگولی قرار گرفته است که در نگاه نخست، نقطه خوانده می‌شود و در خوانش متن مشکل ایجاد می‌کند.
- در اکثر موارد «ی» به صورت بدون نقطه «ئ» آمده است.
- «را»ی نشانه مفعولی در بیشتر عبارات به صورت متصل به مفعول نوشته شده است.
- «گاف» همچون اکثر متون مربوط به این قرن، بدون سرکش آمده است.
- همزه بالای «های غیر ملفوظ»، در هردو مورد «اضافی» و «وحدت» به صورت یکسان درج شده است: شمه (شمه‌ای) و همه (همه‌ی).
- حرف اضافه «ب» در تمام موارد، به صورت متصل نوشته شده است.
- حروف «پ» و «چ» به شکل «ب و ج» کتابت شده است.
- برخی دیگر از ویژگی‌های نوشتاری متن عبارتند از:
- تجمیع نقطه در کلمات مشتمل بر چند حرف نقطه‌دار: پنی: بینی.
- قراردادن علامت مد در بالای کلماتی همچون الهی و استفاده نکردن از آن در واژه‌هایی چون آب و آرام.
- آوردن سه نقطه (...) در زیردندانه‌های حرف «س» به رسم خوش نویسان قرن نهم.

- نوشتن بی نفی به صورت «بی».

- نوشتن حرف «ج» در بالای کلمات، به نشانه ضرورت جابه جایی واژه‌ها: خوش هوای

← هوای خوش.

کتابت اشعار در متن، مطابق با متون منثور به صورت عبارت و سطری آمده است؛ این امر به ویژه در مورد ابیات عربی، کار خوانش متن را با مشکل مواجه نموده است.

کتاب در پایان فصل نخست، با تأکید بر این نکته که «از ابتدای سلسله خواجهگان تا اینجا از خط ید حضرت خواجه محمد پارسا نقل کرده شد»، بر اصالت و موقعیت ممتاز نسخه صحنه می‌گذارد.

### دیگر نسخ خطی سلسله العارفین و تذکرة الصدیقین

تاکنون بیش از بیست نسخه از این اثر شناسایی گردیده که تنها یکی از آنها در ایران موجود است و بیشتر آنها در دو کشور هند و ازبکستان نگهداری می‌شود. جز نسخه موجود در ایران، نسخه‌های دیگر به ترتیب تاریخ عبارتند از:

- ۱- نسخه مورخ ذیقعد ۹۵ هـ، به قلم امیر بن خواجه نظامی بلخی در بخارا، متعلق به پرفسور باتورخان خلعت پورولی خواجه، رئیس پیشین دانشکده ادبیات دانشگاه سمرقند.
- ۲- نسخه شماره ۱۱۴۱۳ آکادمی علوم ازبکستان (تاشکند)، مربوط به سده نهم هجری.
- ۳- نسخه شماره ۲۱/۷۵ H.G کتابخانه آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گر، مورخ ۹۳۴ هـ.
- ۴- نسخه شماره ۱۶۶/۱ کتابخانه مغنيسا در ترکیه، مورخ ربیع الآخر ۹۸۵ هـ.
- ۵- نسخه شماره ۹۷۳۰ آکادمی علوم ازبکستان (در تاشکند)، مربوط به سده دهم هجری.
- ۶- نسخه شماره ۵۹۵۱ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (کتابخانه گنج بخش)، مربوط به سده دهم.

۷- نسخه موجود در خانقاه کاکوری در شهر کاکوری هند، مورخ ۱۰۵۹ هـ.

۸- نسخه دیگر موجود در کتابخانه آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گر، مورخ ۱۱۰۲ هـ.

۹- نسخه شماره GENEL ۱۴۶۹ موجود در کتابخانه بورسه ترکیه مورخ ۱۱۲۱ هـ.

۱۰- نسخه شماره ۱۰۶۰۳ آکادمی علوم ازبکستان، مربوط به قرن دوازدهم.

۱۱- نسخه شماره ۸۲۳۷/۱ آکادمی علوم ازبکستان، مربوط به قرن دوازدهم.

۱۲- نسخه متعلق به کتابخانه عمومی سچل سرمست شهر خیرپور پاکستان، مربوط به قرن

دوازدهم.

۱۳- نسخه شماره ۹۳۳۳ کتابخانه مرکزی فرهنگستان علمی ترکمنستان در عشق آباد، مورخ

۱۲۷۳.

۱۴- نسخه شماره ۷۷ موزه کابل در افغانستان.

۱۵- نسخه شماره ۷/۴۲ و ۲۹۷ کتابخانه دانشگاه اسلامی علی گر، گنجینه سبحان الله.

### نتیجه

- کتاب «سلسله العارفین و...»، به عنوان یکی از معتبرترین و مهم ترین آثار سلسله «نقشبندیه»، از زمان تألیف مورد توجه تذکره نویسان و مورخان بوده است و مشایخ این طریقت، در خانقاه های طریقه «احراریه»، این کتاب را می خوانده اند؛ به جز این، مطالعه این کتاب برای شناخت اوضاع عرفانی، سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر و خراسان در قرن نهم هجری بسیار سودمند است.

- یادداشت مرحوم «سعید نفیسی» در صفحه آستر بدرقه کتاب بر اهمیت و اصالت این نسخه صحنه می گذارد؛ استاد درین خصوص می نویسد: «کتاب سلسله العارفین و ... کتاب بسیار گران بهایی است که نسخه آن را تاکنون ندیده و نشینده بودم.»

- مطالب کتاب، شباهت بسیاری به کتاب «ملفوظات احرار»، گردآورده «میرعبدالاول نیشابوری»، تصحیح «عارف نوشاهی» دارد. به جز این، تشابه و نزدیکی مفاد «سلسله العارفین و ...» به «خوارق عادت احرار» نوشته یکی از مریدان معمر احرار، در خور توجه است.

- مؤلف در نگارش کتاب خود از «تذکره الاولیاء» شیخ عطار و «نفحات الانس» جامی بسیار تأثیر پذیرفته است.

- تنوع در نوع نگارش و نثر کتاب نیز چشمگیر و در خور توجه است؛ به این معنا که «سلسله العارفین و...» در بخش آغازین (به ویژه دیباچه و مقدمه) از نثری مزین و مصنوع برخوردار است اما متن اصلی و روایی کتاب با نثری ساده و روان به رشته تحریر درآمده است.

- اشتغال اثر بر براعت استهلال و تحمیدیه ای با شکوه نیز از نکات برجسته متن

است.

- پیروی در خور توجه نثر کتاب از قواعد زبان عربی، مطابقت صفت و موصوف، جمع مکسر عربی، تتابع اضافات، حذف به قرینه اجزای جمله، کاربرد ویژه افعال و ... در اکثر موارد به چشم می آید.

- کاربرد اصطلاحات عرفانی خاص، سالک مجذوب، مجذوب سالک، سالک ابتر، مجذوب ابتر، تعلقات اکوان و ... در جای جای اثر دیده می شود.

### یادداشت ها

۱- خواجه ناصرالدین عبیدالله شاشی (۸۰۶ - ۸۹۶)، ملقب به «احرار»، در قریه باغستان از توابع شاش (تاشکند) زاده شد. خاندان و خویشاوندان او، ارباب علم و عرفان بودند. او تحصیل خود را در تاشکند آغاز کرد و تا ۲۲ سالگی در این شهر زیست، سپس به نیت تحصیل علم به سمرقند رفت اما بیماری سخت، مانع از ادامه تحصیل او گردید و پس از دو سال سرگردانی در ماوراءالنهر، به هرات رفت و پس از مدتی زندگی در فقر و تنگدستی و مشاهده تقرب مشایخ هرات به حکام و امیران، جهت امرار معاش به موطن خویش بازگشت و به پیشه اجدادی خود، کشاورزی روی آورد (نوشاهی، ۱۳۷۳: ۶۵۲) و در همین زمان، با «طریقت نقشبندیه» آشنا شد و به دلیل ثبات قدم در طی مراحل سلوک، پس از درگذشت «سعدالدین کاشغری»، به عنوان قطب ارشاد در صدر طریقت قرار گرفت (جامی، ۱۳۷۰: ۴۱۰) و بیشتر بزرگان عصر، از جمله «سلطان حسین میرزا بایقرا»، «امیر علیشیر نوایی»، عبدالرحمان جامی، ملاحسین واعظ کاشفی و ... (کشمی: ۹۶ کاشفی، ۱۳۵۶: ۵۹۴) به او ارادت داشتند. با وجود اتهام احرار به کم اعتنایی به علوم ظاهری و تحصیلات اندک (کاشفی، ۱۳۵۶: ۴۰۴)، آثار ارزشمندی از وی بر جا مانده است که عبارتند از: فقرات العارفین (در بیان عقاید اهل سنت و آموزه های خواجهگان نقشبندی)، والدیه یا مختصر در بیان طریقت خواجهگان، حورائیه (شرحی مختصر بر یک رباعی منسوب به ابوسعید ابوالخیر)، نامه ها و رقعات، ملفوظات (تقریرات یا امالی او به شاگردان). (نوشاهی، ۱۳۷۳: ۶۵۱، به نقل از فرهانی منفرد، ۱۳۷۷: ۶) دیدگاه های احرار درحقیقت، پسندهای صوفیانه ای است که با برخی معتقدات فقهی و احادیث رایج میان برخی از علمای اهل سنت هم خوانی دارد و با چارچوب آموزه های طریقت نقشبندی که در پی نوعی

مردم‌گرایی و مدعی جمع میان شریعت و طریقت بود، سازگار است. ۲- در خصوص وجه تسمیه این فرقه باید گفت که این نام از حرفه بنیانگذار این سلسله گرفته شده است. مطابق آنچه در «لغت‌نامه دهخدا» آمده است، «نقش بستن» کنایه از تصویر کردن، صورت‌گیری، نقاشی کردن و رسم‌نمودن است و نقشبند، همان نقاش و مصور است. این واژه به معنای زردوز، گلدوز و کسی که آرایش کند نیز به کار رفته است. گذشته از معنی لغوی، «نقشبندی»، اصطلاحی هنری است و از استعمال این واژه در متن‌های قرن هشتم تا دهم هجری قمری، چنین برمی‌آید که نقشبندی، هنر تصویرگری بر پارچه بوده است و این تصویرگری بر پارچه، از نوع باسمه‌ای و قالبی (قلمکار امروزی) نبوده است. ظاهراً نقش‌هایی چون گل و بوته و شکارگاه بر پارچه می‌کشیده‌اند و آن را گاه زردوزی و گلدوزی و زمانی رنگ‌آمیزی می‌کرده‌اند.

اما اظهارنظرهای دیگری نیز در خصوص وجه تسمیه این فرقه وجود دارد که چندان مقرون به واقعیت به نظر نمی‌رسد؛ برای مثال، مصحح کتاب «قدسیه»، در مقدمه این اثر می‌نویسد: «بهاء‌الدین از کثرت ذکر به درجه‌ای رسید که لفظ جلاله (الله) در دلش نقش بسته است چنان که شاعر نقشبندی در این خصوص می‌گوید:

ای برادر در طریق نقشبند      ذکر حق را در دل خود نقش بند

زین العابدین شیروانی (متوفی ۱۲۵۳ ق)، از عرفای نعمت‌اللهی، نیز «نقشبند» را قریه‌ای از قرای بخارا و مولد شیخ دانسته است که بر طبق مطالعات صورت گرفته، صحیح نیست. (شکاری نیری، ۱۳۸۵: ۴۰-۴۲)

جریان نقشبندی قبل از ظهور شاه نقشبند (بهاء‌الدین محمد)، با عناوین مختلفی چون صدیقیه، طیفوریه و خواجگانیه رواج داشته است و بعد از خواجه بهاء‌الدین هم در قالب شعباتی، با نام‌های نقشبندیه، احراریه، مظهریه، مجدییه و خالدیه ادامه یافته است.

اصول طریقت خواجگان، مبنی بر هشت مهم بوده: هوش دردم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یاد کرد، بازگشت، نگاه داشت و یادداشت که شاه نقشبندیه نیز سه اصل به قرار ذیل بر آنها افزوده است: وقوف زمانی، وقوف عددی، وقوف قلبی.

(مدرس چهاردهی، ۱۳۵۳: ۸۱۲)

۳. مرحوم سعید نفیسی که زمانی فهرست نگاری نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس را بر

عهده داشته است، در صفحه آستر بدرقه این نسخه، یادداشتی به مضمون زیر دارد که بر اهمیت و اصالت این نسخه صحه می‌گذارد: «کتاب سلسله العارفين و تذكرة الصديقين» در مقامات خواجه عبيدالله احرار، پیشوای معروف نقشبندیه، تألیف محمدبن برهان الدین - معروف به «محمدقاضی» در سال ۹۱۰. مؤلف خود می‌گوید که از ۸۸۵ در رکاب او بوده است. کتاب بسیار گرانبهایی است که نسخه آن را تاکنون، ندیده و درباره آن نشنیده بودم».

## فهرست منابع

- ۱- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۶). **دیدار با سیمرغ (شعر و عرفان و اندیشه‌های عطار)**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۰). **نفحات الانس من حضرات القدس**. به اهتمام محمود عابدی. تهران: اطلاعات.
- ۳- زمچی اسفزاری، معین‌الدین محمد. (۱۳۳۸). **روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات**. باتصحیح و حواشی و تعلیقات محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- ۴- شکاری نیری، جواد. (۱۳۸۵). **حرفه نقشبندی، فرقه نقشبندیه**. کتاب ماه هنر، دوره دهم، شماره ۸.
- ۵- فرهانی منفرد، مهدی. (۱۳۷۷). پژوهشی در دیدگاه‌ها و تکاپوهای سیاسی خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار. فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، سال هشتم، شماره ۲۶ و ۲۷.
- ۶- قاضی سمرقندی، محمد. **سلسله العارفين و تذكرة الصديقين**. نسخه دست نوشته کتابخانه مجلس، شماره ۱۰۱۲۲.
- ۷- کاشفی، فخرالدین علی بن حسین. (۱۳۵۶). **رشحات عین الحیات**. به کوشش دکتر علی اصغر معینیان. تهران: بنیاد نوریانی.
- ۸- کشمی، محمد هاشم. **نسمات القدس من حدائق الانس**. نسخه دست نوشته کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، شماره ۱۰۴۷۰.
- ۹- مدرس چهاردهی، نورالدین. (۱۳۵۳). «**سلسله نقشبندیه**». وحید، دوره دوازدهم، شماره ۱۰.
- ۱۰- نوشاهی، عارف. (۱۳۷۳). «**احرار**» دایرة المعارف بزرگ اسلامی. تهران.
- ۱۱- نوشاهی، عارف (۱۳۸۰). **احوال و سخنان خواجه عبیدالله - احرار**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.